

قلمروی فقه در علوم اسلامی و انسانی حجت الاسلام والمسلمین رضا اسلامی

چکیده

دادوستد میان فقه و علوم انسانی در حیطه‌های مختلف است: حیطه مبانی، اهداف، مسایل، روش‌ها، استناد علمی، موضوع‌شناسی، مدیریت اجتماعی، ساخت تمدنی، پیشرفت جامعه که استاد بیشتر به روش‌ها اشاره کردند. استاد بر آن است که علوم انسانی را می‌توان با روش اجتهادی و فقهی بازتعریف کرد. مثلاً می‌گوید مدیریت اسلامی بدون فقه نداریم و حتی بالاتر اینکه اصلاً علوم انسانی بدون اجتهاد (مرادش روش اجتهادی است) نداریم.

از باب مثال در دانش تاریخ می‌گویند: من نمی‌خواهم بگویم دایره علوم اسلامی کجاست؟ اینکه مشخص است. من می‌خواهم بگویم آیا روش اجتهادی همین‌جا هم می‌تواند بیاید مچ یک مورخ را بگیرد و بگوید آقای مورخ! چرا حدسی صحبت می‌کنی؟ چرا یک چیزی که در حد اثبات ظنی است تو به صورت اثبات قطعی به مردم می‌گویی؟

بنابر دیدگاه استاد، روش اجتهاد می‌آید حتی تاریخ را منظم می‌کند و می‌گوید وقایع تاریخی را به یک روش صحیح باید به گردن گرفت که صواب و ناصواب، صدق و کذب معلوم شود. به نظر استاد، اعمال روش اجتهادی در علوم به بازگشت‌شان در مسئله ظن عام و ظن خاص است و یک مجتهد (و یا محقق فقه‌پژوه) می‌تواند دلیلش را به قطع (حجت) برساند.

او بر آن است که روش اجتهادی را در تمام علوم انسانی باید اعمال کنیم و اگر اعمال نکنیم این علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی نیست. و این کار مجتهدان است یا کار محقق فقه‌پژوه که استنباطها را از مجتهدان بگیرد و کنار هم بچیند و نتایج را نشان دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

فرصت مغتنمی است که در خدمت عزیزان و پژوهشگران هستیم. محل بحث ما دادوستد میان فقه و علوم انسانی در حیطه‌های مختلف است: حیطه مبانی، اهداف، مسایل، روش‌ها، استناد علمی، موضوع‌شناسی، مدیریت اجتماعی، ساخت تمدنی، پیشرفت جامعه. عزیزانی که طراح بحث را نوشته‌اند، همه حیطه‌ها را طراحی کردند، حالا وسعت نظر داشتند و ما استقبال می‌کنیم؛ ولی فرصت به همه اینها که نمی‌رسد، بضاعت ما هم نمی‌رسد، ما بعضی از حیطه‌ها را محل بررسی قرار می‌دهیم.

فلسفه فقه

در باب اهمیت علوم انسانی بحث سه طرف دارد. یعنی سه عنوان بحث در سال‌های گذشته در محیط‌های علمی ما راه پیدا کرده است. یک عنوان بحث که در همین کارگاه‌های شما جلوتر بحث شد بحث فلسفه فقه بود که این فقه چه علمی است. فقه بعد از انقلاب اسلامی که به میدان آمد، این مباحث رشد کرد. وقتی که فقه در کنار بود و قدرت در اختیارش نبود و حاکمیت در اختیار فقها نبود، فقها زیاد آماج حمله نبودند؛ اما وقتی فقه به میدان می‌آید و حاکمیت را در اختیار می‌گیرد، ادعا می‌کند که همه‌چیز از ما برمی‌آید و جامعه را می‌توانیم اداره کنیم، سؤال‌ها را می‌توانیم جواب بدهیم، می‌توانیم دانشگاه‌ها را اسلامی کنیم، طبعاً در چنین وضعیتی آماج سؤال‌ها و انتقادات و اینها قرار می‌گیرد.

خوب محترمانه‌اش این بود که این فقه اصلاً تا کجاها می‌خواهد دخالت کند، فقه چقدر می‌خواهد دخالت کند. این شد محدوده فقه. فقه چقدر کارایی دارد؟ علوم دیگر هم هستند جا برای علوم دیگر هم بگذارید! خوب ما در این مملکت روانشناسی هم داریم، جامعه‌شناسی هم داریم، اقتصاددان هم داریم. حالا رابطه فقه با علوم دیگر چیست؟

بعد یک بحث دیگر مطرح شد که بعضی از مبانی فقه قابل‌مناقشه است. بعضی از مبانی و گزاره‌هایی که شما پیش‌فرض حساب کردید الآن فروریخته است و شبهات جدید آمده است. شما بیایید بازنگری کنید. یعنی بحث مبانی و مبادی فقه شد. اینها روی هم‌رفته جمع می‌شود و فلسفه فقه می‌شود. فقه چه علمی است، پیش‌فرض‌هایش چیست، مبانی‌اش چیست، تعاملش با علوم دیگر چیست، اهدافش چیست، روش اثبات گزاره‌هایش چیست.

این بحث فلسفه فقه که در محیط‌های فقهی مطرح شده و حالا شکل محترمانه انتقادهای به فقه این بود که بیایم قبل از فقه، درباره فلسفه فقه بحث کنیم. خوب یک عده از آقایان هم زرنگی می‌کنند وقتی عناوین جدید می‌آید می‌گویند نه آقا! شما فقه بلدید فلسفه فقه بلد نیستید، فلسفه فقه را به ما بسپارید. چرا؟ چون ما مطالعه درجه دو می‌کنیم. ما می‌نشینیم حرکات شما را نگاه می‌کنیم حرف‌های شما گوش می‌دهیم مطالبتان را با هم مقایسه و بررسی می‌کنیم. یعنی ما فیلسوف فقه می‌شویم و شما فقیه می‌شوید.

این هم یک کاری بود که کردند در صورتی که کاملاً اشتباه است و فیلسوف فقه حتماً باید فقیه باشد. او اگر اطلاعات درون فقهی نداشته باشد اصلاً نمی‌تواند راجع به فقه قضاوت کند. خوب این بحث بحث اولی بود که راه افتاد.

اسلامی شدن علوم انسانی

سال‌ها بعد، بحث اسلامی شدن علوم انسانی راه افتاد. این اسلامی کردن علوم انسانی هم بحث مهمی است. اگر بخواهیم اینها را اسلامی کنیم آیا راهش اسلامیزه کردن است؟ چگونه اینها را اسلامیزه کنیم؟ در حوزه بیاوریم و مثلاً طلبه‌ها بیایند بحث کنند، این محل تأمل قرار گرفت. دانشگاه‌های ما خوب علوم انسانی دارند، علوم انسانی که در دانشگاه‌ها مطرح می‌شود هم اساتید متدین دارد و هم اساتید غیر متدین. آنهایی که روانشناسی می‌نویسند در سراسر دنیا بعضی‌ها بی‌دین هستند و بعضی‌ها با دین هستند. آنهایی که با دین هستند بعضی‌ها یهودی هستند و بعضی‌ها مسیحی و بعضی هم مسلمان. باز آنهایی هم که مسلمان هستند بعضی شیعه‌اند و بعضی‌ها سنی. خوب حالا رابطه این روانشناسی با دین چیست؟ ذات روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و اینها دینی شدن را می‌پذیرد یا ذاتش دینی شدن را نمی‌پذیرد؟ یا اینکه بگوییم علم علم است دیگر، در محیطی برود علم است یعنی چه شما می‌خواهید اسلامی‌اش کنید؟ علم علم است دیگر، چون دو تا چهارتا است دیگر، هر جا برود چهارتا است. چه مسلمان باشی و چه کافر باشی اعتقادات تو چه تأثیری روی علوم انسانی دارد؟

اینهایی که می‌گفتند نمی‌شود، بعضی‌ها صحبت کردند که بیاییم علوم انسانی را بومی کنیم. یک عده گفتند بومی کردن یعنی چه؟ مگر می‌شود علوم انسانی را بومی کرد؟ بومی کردن معنا ندارد. علوم انسانی علوم انسانی است. بین‌المللی است. این بحث هم درگیر شد و بحث بسیار مهمی است، چرا؟ چون علوم انسانی، پایه همه علوم بشری است. شناخت و تفکر انسان بر مبنای علوم انسانی است، زیربنای فکری ما در علوم انسانی درست و تعریف می‌شود و اگر علوم انسانی را به حال خودش رها کنیم یا در آن مدل‌های الحادی و غربی خودش باشد یا بگوییم علوم انسانی ذاتاً سکولار است، اصلاً دینی شدن نمی‌پذیرد، بعد خیلی فاجعه عمیق و وحشتناکی بوجود می‌آید. تعارض دیدگاه‌های آن آقایان کارشناسان روانشناس و جامعه‌شناس و اقتصاددان و تاریخ‌دان با مبانی دینی پیدا می‌شود و مشکلات زیادی خواهد داشت. مثلاً سیطره علمی غرب بر جهان از همین طریق است.

آنها علوم انسانی را با مبانی خودشان پایه‌ریزی و تعریف کردند، چارچوب گذاشتند، برای آن اصطلاح درست کردند، بسته‌بندی تحویل ما می‌دهند و می‌گویند به آن دست نزنید! این همین‌گونه است، دست به آن بزنی خراب می‌شود. این را ما قشنگ پیچ و مهره‌هایش را بستیم، اگر بازش کنی دیگر نمی‌توانی جمعش کنی!

خوب مقام معظم رهبری این خطر را احساس کردند و مکرر صحبت کردند. حالا کلمات ایشان جمع شده است که بعضی از قسمت‌هایش را من برای شما بخوانم، مثلاً ایشان در یکجا فرمودند که

«علوم انسانی برای جامعه جهت‌دهنده است، فکرساز است، حرکت یک جامعه مسیر یک جامعه مقصد یک جامعه را مشخص می‌کند. این خیلی مهم است»

در جای دیگر می‌فرمایند «در زمینه علوم انسانی کار بومی، تحقیقات اسلامی چقدر داریم؟ کتاب آماده در زمینه علوم انسانی چقدر داریم؟ استاد مبرز که معتقد به جهان‌بینی اسلامی باشد و بخواهد جامعه‌شناسی، روانشناسی، مدیریت و غیره درس بدهد مگر چقدر داریم که این همه دانشجو برای این رشته‌ها می‌گیریم.»

«این نگران‌کننده است. بسیاری از مباحث علوم انسانی مبتنی بر فلسفه‌هایی است که مبنایش مادی‌گری است، مبنایش حیوان‌انگاشتن انسان است، عدم مسئولیت انسان در قبال خداوند متعال است، نداشتن نگاه معنوی به انسان و جامعه است.» در جای دیگر می‌فرمایند:

«ما در زمینه علوم انسانی احتیاج به تحقیق و نوآوری داریم که به معنای حقیقی کلمه مواد و مفاهیم اساسی که براساس آن می‌توان حقوق، اقتصاد، سیاست و سایر بخش‌های اساسی علوم انسانی را شکل داد و تولید و فرآوری کرد، در فرهنگ عریق و عمیق اسلامی ما وجود دارد که باید از آن استفاده کرد» «امروزه غربی‌ها یک منطقه ممنوعه‌ای در زمینه علوم انسانی به وجود آوردند (همین‌که می‌گویند یک باکس برایتان می‌فرستیم و به آن دست نزنید) در همه بخش‌های مختلف از اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، روانشناسی بگیرد تا تاریخ، ادبیات، هنر و حتی فلسفه دین یک عده آدم ضعیف‌النفس هم دل‌باخته اینها شدند و به دهان اینها نگاه می‌کنند که ببینند چه می‌گویند» یک‌وقتی هم یک کسی می‌آید که مبانی دینی را می‌گوید، می‌گویند دنیا این مسئله را حل کرده است، علم پیشرفت کرده است، شما ببینید یک چیزی از خودتان درنیاوید این مسئله بررسی علمی شده است، این‌گونه با این ادبیات برای خودباخته‌ها که این ادبیات را بکار می‌برند، «بعضی از مجلات آی‌اس‌آی که اصلاً مقاله محقق ما را چاپ نمی‌کنند چرا؟ به‌خاطر اینکه با مبانی آنها سازگار نیست. بله، ممکن است درباره فلسفه روانشناسی-تربیتی حرف‌هایی داشته باشیم. پژوهشگر ما تحقیق کرد و به نقطه‌ای رسیده است همان چیزی که ما می‌خواهیم و مرزی را که ما باز کرده‌ایم و با خاستگاه این دانش که در غرب است و با ارزش‌های آنها هماهنگ است»

یعنی ما در یک سانسور علمی جهانی هم هستیم، چرا؟ چون بنیادهای علمی آنها را داریم به چالش می‌کشیم. آنها نمی‌خواهند این پایه‌ها فروبریزد. قسمت آخر این مهم است و مربوط به عنوان بحث ماست، ایشان می‌گویند:

«علوم انسانی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی، مسایل گوناگونی که برای یک جامعه و کشور به‌صورت علمی لازم است به نوآوری و نواندیشی علمی یعنی اجتهاد احتیاج دارد.» شاخه‌های علوم انسانی، روانشناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و مدیریت و فلسفه سیاسی و علوم سیاسی، اینها اجتهاد می‌خواهد. این یعنی اینکه فقه دارد می‌آید این حیطه‌ها را هم تصرف کند، هرچه فقه پرادعا شود دشمنش هم زیاد می‌شود چون دارد می‌آید از ارباب علوم انسانی غربی دارد عرصه‌ها را از اینها

می‌گیرد و می‌گوید اینها باید برگردد و روی مبانی دینی پایه‌گذاری شود و مسایلش دوباره ساخته شود و بالا بیاید.

- روش اجتهادی با فقه فرق می‌کند، روش فقه اجتهاد است، این روش ممکن است در علوم دیگر هم بکار گرفته شود ولی ربطی به فقه ندارد.

استاد: ببینید ایشان گفته باید اجتهاد کرد، نگفته فقه را بردار آنجا خالی کن! فقه موجود چندتا مسئله دارد؟ مثلاً شما بگو فقه موجود هزارتا مسئله دارد، ولی مسایل فقه چندتا هست؟ چند تا هست ندارد، حصر ندارد که هر وقت مسئله پیش بیاید به فقه مسئله‌ای اضافه می‌شود، هر وقت موضوع از رده خارج شود از توضیح‌المسایل بیرون می‌رود، همین توضیح‌المسایل‌های ما الآن به مقداری بازسازی احتیاج دارد چرا؟ چون چوبک کنار رفته است و پودر لباسشویی آمده است، مثلاً لباس شستن به آن شکل کنار رفته است و به این شکل آمده است. مسئله‌ای پاک می‌شود و مسئله جدید اضافه می‌شود ما فقه را به چه چیزی می‌گوییم؟ ما فقه را به مجموعه مسایلی می‌گوییم که براساس روش اجتهادی و براساس مبانی دینی درست شده است. این فقه است. فقه بالفعل و حاضر و آماده ناظر است به مسایلی که الآن در آن درگیر هستیم. آن آقا براساس مبانی می‌داند شما براساس تقلید می‌دانید، آن از ادله تفصیلیه می‌داند شما از ادله اجمالیه می‌دانید، حالا این فقه چاق و لاغر می‌شود؟ بله به حسب نیازها می‌شود.

حالا الآن علوم انسانی مسایل جدید برای شما مطرح می‌کند. الآن سمینار پزشکی مشهد که ده سال پیش برگزار شد دیدید که دو جلد است *إلی‌ ماشاءالله سؤال جلوی فقه ریخت*. خبرگان *إلی‌ ماشاءالله سؤال جلوی فقه* می‌ریزند. رسانه همین‌طور. بعد شما می‌آیید براساس مبانی اجتهاد این سؤال‌ها را جواب می‌دهید، جواب که دادید می‌شود فقه رسانه، فقه ارتباطات، فقه الطب، فقه التضخم النقدي، یعنی تورم، فقه البنوک، و فقه الفلان.

- دو تا بحث دارد با هم خلط می‌شود. بحث در اینکه فقه دارد عرصه‌های جدیدی پیدا می‌کند نیست، فقه سیاسی، فقه اجتماعی، فقه اخلاقی، عرصه‌های جدید، اما این غیر از مثلاً اقتصاد اسلامی، مدیریت اسلامی است، ما یک فقه مدیریتی داریم، یکی مدیریت اسلامی داریم. مدیریت اسلامی روش اجتهادی می‌خواهد.

علوم انسانی بدون اجتهاد نداریم

استاد: مدیریت اسلامی بدون فقه نداریم. من مفصل توضیح می‌دهم اصلاً علوم انسانی بدون اجتهاد نداریم. اصلاً کسی می‌تواند بیاید روانشناسی اسلامی بنویسد که مجتهد باشد، جامعه‌شناسی اسلامی، اقتصاد اسلامی، کسی می‌تواند بنویسد که مجتهد باشد، یا مجتهد باشد یا محقق فقه باشد. مثلاً می‌گوید آقا من خودم مبنا اتخاذ نکردم ولی مبانی فقها را جمع کردم و این کتاب را تدوین کردم و اسمش را اقتصاد اسلامی می‌گذارم. اقتصاد اسلامی براساس مبانی فقهی قابل قبول فقها یک مجموعه‌ای را جمع کرده است، این محقق فقه است و عیبی ندارد.

اما جامعه‌شناسی، روانشناسی مدیریت، اخلاق چه؟ در زمینه اخلاق اصلاً پایان‌نامه داشتیم و جلسه رفتیم و بحث کردیم و گفتیم شما نمی‌توانید یک اخلاق اسلامی بدون فقه درست کنید، اصلاً نداریم و نمی‌شود! اگر شما برای من ثابت کردید من از خدایم است و دنبالش هستم، من سؤال است، دائم می‌پرسم آقایانی که شما می‌گویید فقه و اخلاق، اگر اخلاق بالمعنی الاعم می‌گویید یعنی اخلاق بودایی، اخلاق کنفوسیوس، اخلاق مسیحی، اخلاق یهودی، اخلاق به معنی الاعم می‌گویی بله خوب آن اخلاق به معنی عام است؛ اما این اخلاق براساس فقه است و باید ارتباطش را بررسی کنید. اگر می‌گویید اخلاق اسلامی، اخلاق اسلامی یک نقطه مفارقتش را از فقه ما بیان کنید! یعنی یک مسئله‌ای را بگویید در اخلاق اسلامی هست ولی مربوط به فقه نیست!

این در علوم انسانی که ایشان می‌گویند احتیاج به اجتهاد دارد بسیار حرف دقیقی است و درست است. هیچ شکی نیست که ما این را ثابت می‌کنیم، چگونه ثابت می‌کنیم، به خاطر اینکه وقتی شما می‌گویید علوم انسانی اسلامی، آن را که اسلامیزه کردی یعنی مبانی دینی را قبول کردی، یعنی مبادی تصدیقیه را قبول کردی، یعنی روش اجتهادی را قبول کردی. حالا شما قرآن به گردنت افتاده است. روایات و سنت به گردن ما افتاده است، وقتی گفتیم اسلامی یعنی باید حجتش بکنید یعنی استنادش را به شارع باید درست کنید. اما چگونه می‌توانید استناد به شارع درست کنید بدون روش اجتهادی؟! اگر روش اجتهادی نباشد اصلاً نمی‌توانی بگویی اسلام می‌گوید. خود اسلام می‌گوید را روز قیامت از تو مواخذه می‌کنند: من این علمت؟ فردای قیامت از تو سؤال می‌کنند، نظر اسلام را از کجا آوردی؟ حجت داری یا نداری؟

- دو مسئله هست، یکی بحث حجیت است و یک بحث این است که فقه به حوزه عمل برمی‌گردد نه به حوزه‌های دیگر. ما از روش اجتهادی استفاده می‌کنیم برای اینکه مبانی دینی را در علم بگوییم.

استاد: بین اسلامی یعنی چه؟ اسلامی یعنی دینی، دینی یعنی چه؟ یعنی نسبت به دین، دین یعنی چه؟ یعنی ما نزل من عندالله. درست است، شما می‌خواهی به خدا نسبت بدهی، به پیغمبر خدا نسبت بدهی، بعد امر دینی می‌شود. حتی به قول آقای جوادی آملی اگر بخواهی به عقل قطعی هم نسبت بدهی، عقل قطعی هم دینی است چون شارع حجیت عقل قطعی را پذیرفته است. به این اعتبار امر دینی می‌شود. حالا ایشان می‌گویند اموری هم که با عقل محض به عقل قطعی ثابت می‌شود آن هم دینی است. حالا این هم حرف بدی نیست و درست است دینی است. می‌خواهی به شارع نسبت بدهی، چگونه می‌توانی نسبت بدهی؟ از قرآن استفاده می‌کنی؟ خوب قرآن سندشناسی می‌خواهد، دلالت‌شناسی می‌خواهد، از سنت استفاده می‌کنی سندشناسی و دلالت‌شناسی می‌خواهد، عمده‌اش قرآن و سنت است دیگر.

آقایان اصطلاحاً می‌گویند هنر مجتهد در جمع نصوص شناخته می‌شود. مسایلی که نصوص متعارض دارد تعارضشان بدوی است، تعارضشان مستقر است، اینها را شما چطور می‌توانی جمع و جور کنی، این چه چیزی می‌خواهد؟ این احتیاج به اصول فقه دارد، این احتیاج به اجتهاد دارد. - خوب این مسئله، مسئله فقه که نیست، مسئله اخلاق است، مثلاً مسئله اخلاق را ما با روش فقه با مشابه‌سازی آمدیم بررسی کردیم.

استاد: مگر شبهه شما این باشد که فقه حیطه خودش را دارد و روانشناسی هم حیطه خودش را دارد، قلمروهای متمایز دارند. مثلاً بگویید فقه یک قلمرو مشترک دارد با جامعه‌شناسی و روانشناسی که آنجا فقها از زاویه فقه می‌گویند و روانشناسان هم هرکسی از زاویه خودش می‌گوید آن هم روی مبنای خودش. مثلاً روانشناس مسیحی روی مبنای خودش می‌گوید، فروید روی مبنای خودش می‌گوید، آقای جوادی آملی هم روی مبنای دین می‌گوید. آن کسی که روی مبنای دین می‌گوید که فقیه است، آن کسی هم که روی مبنای غیردینی می‌گوید روانشناس خارجی است.

خوب این حیطه مشترک، یک حیطه خاصی برای فقه داریم و یک حیطه خاصی برای روانشناسی. خوب شما بی‌زحمت لطف کنید اول آن حیطه خاص را در علوم انسانی برای من مشخص کنید بعد من جوابتان را بدهم مثلاً بگویید جامعه‌شناسی یک قلمرو خاصی دارد که فقه نمی‌تواند به آن وارد شود، اصلاً ربطی به فقه ندارد، بگویید علم اقتصاد یک قلمرویی دارد یک مباحثی دارد، صدتا مسئله دارد، کتاب اقتصاد ده جلد است بگو آن سه جلد آخرش مباحثی است که اصلاً ربطی به فقه ندارد، این را اول به من نشان بدهید من جواب شما را بدهم.

- شما روانشناسی هم در خود دین آوردید، تفکیکی که بین اخلاق و فقه و کلام شده است با توجه به تقسیم انسان به سه حوزه بینش و منش و کنش، بعد به تعبیری فقه مال حوزه کنش است و مال حوزه رفتار است الآن بحث یک رفتار است که اشتباهاً مسئله اخلاقی شمرده می‌شود در اصل مسئله فقهی است چون رفتار است.

استاد: تا الآن چه چیزی را داشتیم مناقشه می‌کردم، من می‌گویم ما هنوز آن قلمرو اخلاق را متمایز نشناختیم. شما می‌گویید ما سه تا تقسیم داریم، علم کلام، علم اخلاق، علم فقه، ما هنوز آن قلمرو اخلاق را متمایز نشناختیم.

- یعنی کلام هم فقه است؟

استاد: بله کلام هم فقه می‌خواهد ولی نوع مسئله‌اش.

- فقه روش اجتهادی است.

استاد: درست شد. کلام روش اجتهادی را می‌خواهد چون شما در کلام اگر مجتهد نباشید نمی‌توانید بگویید موضع شارع چیست. مثلاً ادله‌ای که ما راجع به رجعت داریم، رجعت را اثبات می‌کند یا رجعت را اثبات نمی‌کند؟ ادله و نصوصی که راجع به مسایل اعتقادی داریم مختلف و متعارض است. آیا اینها اگر با دلیل عقل تعارض کرد این ادله را کنار می‌گذاریم یا دلیل عقل را کنار

می‌گذاریم؟ اگر خود این نصوص با هم متعارض بود، لذا بگو اینها مسایل اعتقادی است و ما به آن کلام می‌گوییم، بگو آنها مسایل اخلاقی است و ما به آن اخلاق می‌گوییم، اینها فروع عملی است و ما به آن فقه می‌گوییم. این را من قبول دارم یعنی به حسب موضوعات سه دسته موضوعات داریم ولی روش اجتهادی در هر سه دسته کارایی دارد. این به خاطر این است که ما قایلیم به یک فقهی به معنای اعم یعنی فقه اخلاق، فقه اعتقادات که فقه فروع عملی است. فقه فروع عملی الآن بین ما به عنوان فقه مصطلح شناخته شده است. فقه مصطلح ما فقه فروع عملی شده است و گرنه اخلاق، فقه می‌خواهد.

- البته در اقتصاد و روانشناسی رفقا باید بپذیرند که آنها فقه خاص است، یعنی فقه به معنای اخص، روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد فقه به معنای اخص است

تقسیمات علوم

خوب من یک اشاره‌ای به بحث تقسیمات علوم کنم. ببینید وقتی که ما از علوم انسانی صحبت می‌کنیم، اول باید مشخص شود منظور از علوم انسانی چیست؟ ما که در محیط دینی چنین تقسیمی بر ایمان شناخته شده نیست. این تقسیم را ما درست نکردیم، هرکس درست کرده است باید بیاید توضیح دهد که منظورش چیست، این تقسیم را غربی‌ها درست کردند، گفتند یک‌سری علوم هست که به روش برهان و قیاس مسایلش حل می‌شود مثل ریاضیات و علوم که برگشتش به ریاضیات است، در اینها قیاس بکار می‌رود. یک‌سری علوم هست که در آن تجربه بکار می‌رود و باید به آزمایشگاه ببرند و آزمایش کنند تا به نتیجه برسد اینها را هم قدیم علمی می‌دانستند الآن هم اینها را علمی می‌دانند منتها نه علمی به این معنایی که ما در حوزه می‌دانیم.

علمی که آنها می‌گویند به معنای این است که تجربه شده است و به یک نتیجه‌ای رسیده است، ممکن است یک نظریه دیگر بیاید و فردا مبنای عوض شود. به این معنا، علوم را تجربی می‌گویند مفید علم است اصلاً می‌گویند علم همین است علم یعنی چیزی که ابطال‌پذیر است. یعنی شما بگویی ابطال‌پذیر نیست اصلاً علم نیست، اصطلاح آنهاست حالا حرف بدی هم نیست شاید اولش ما خیلی وحشت می‌کردیم که اینها چه می‌گویند، دارند مثلاً پایه‌های باورهای دینی ما را می‌زنند ولی در بحرش بروی می‌بینی نه حرف بدی نیست اصطلاح‌شان با ما فرق می‌کند، می‌گویند علم آن است که ابطال‌پذیر باشد. این علم به معنای تجربه است. می‌گوید آن چیزی که در اثر تجربه به دست آوردی ابطال‌پذیر است چون ممکن است استقراء تو ناقص بوده، ممکن است یک یافته‌های جدیدی ببینی نظریه عوض شود. آنها این را در دسته علوم طبیعی می‌برند.

یک حد وسط علمی می‌ماند که اینها به آن علوم انسانی می‌گویند. این یک تفسیری که من دیدم، حالا من متخصص مباحث غرب‌شناسی نیستم، این یک نفر را می‌خواهد که برود از منابع اولی خودشان ببیند، درآورد، نخستین کسی که این تقسیم‌بندی را ارایه کرد چه کسی بوده است؟ بعدش چه کسی بوده است، اصطلاح آنها کشف شود اما زیاد لازم نیست در این زمینه زحمت بکشیم، چون مصادیقش برای ما روشن است. به قول آقای مصباح حرف خوبی می‌زد، می‌گفت وقتی در مباحثی که

شما با روشنفکران درگیر هستید و می‌بینید دارد مناقشه لفظی می‌شود دیگر ما از اصطلاح کنار می‌آیم و می‌گوییم آقا مصداقش را بگو و روی مصداق بحث می‌کنیم. می‌گوییم آقا علوم انسانی، علوم انسانی به معنای چی و چی و چی است. اصلاً آقا تعریفش را نخواستیم شما به روانشناسی علوم انسانی می‌گویید تمام شد، ما راجع به روانشناسی صحبت می‌کنیم، به جامعه‌شناسی، مصادیق قدرتمتین، جامعه‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد، علم سیاست، مدیریت، اخلاق، فلسفه، کلام و اینها را ما علوم انسانی می‌گوییم، مصادیقش روشن است دیگر. حالا هر تعریفی که می‌خواهی روی آن بگذار، هر تعریفی که اینها را نشان دهد آن تعریف خوبی است.

البته مباحث دیگری هم برای تقسیم‌بندی بوده است. بعضی‌ها می‌گفتند که علوم انسانی یعنی علمی که تفسیرپذیر و توجیه‌پذیر هستند؛ یعنی راه تفسیرها و تحلیل‌های مختلف در آن می‌آید، یا به اصطلاح دیگر هرمنوتیکال هستند، هرمنوتیکال یعنی چه؟ یعنی من مطالعه می‌کنم یک چیز دریافت می‌کنم و تو مطالعه می‌کنی و یک چیز دیگر دریافت می‌کنی. می‌گوید علوم طبیعی این‌گونه نیستند نتیجه‌اش اختلاف‌پذیر نیست، چرا؟ چون می‌گوییم این موارد آزمایش شده است این هم نتیجه‌اش است.

حالا ما نقدی هم داریم. هرمنوتیک تاریخ تمدن بشر است، هرمنوتیک هم که دوستان سال است آمده است یعنی تاریخ تمدن بشری در این دوستان سال شکل گرفته است و قبلاً جهل و ظلمت بوده است؟ بابا ما هم هرمنوتیک داشتیم دیگر. مگر این علم اصول چیست؟ الان شما برو عده‌ی الاصول را بخوان، معارج الاصول را بخوان، همین مباحث هرمنوتیک هست. حالا آنها زود به نام خودشان ثبت کردند و اسم درست کردند و عنوان درست کردند، ادبیات جعل کردند، این یک هنرشان است، بین تقسیم‌بندی می‌کنند اسم‌گذاری می‌کنند، عنوان‌بندی می‌کنند و به نام خودشان سند می‌زنند، سرفعلی‌اش را در اختیار می‌گیرند، حالا ما در محیط‌های خودمان تقسیم‌بندی داشتیم، مثلاً می‌گفتیم که حکمت نظری - حکمت عملی، ما ینبغی آن یعلم - ما ینبغی آن یفعل، علوم بدیهی - علوم نظری، بعد تقسیم‌بندی‌هایی که برای علوم می‌کردیم باز تقسیم‌بندی‌های دیگر، علمی که مربوط به اعتقادات است، علمی که مربوط به اخلاق است، علمی که مربوط به عمل است، این هم خودش یک مبنای دیگر برای تقسیم‌بندی علوم. عرض کنم علوم نظری - علوم عملی، علوم نظری هم باز شاخه‌هایی دارد بعضی‌ها مربوط به اعتباریات است، بعضی‌ها مربوط به غیر اعتباریات است، علوم عملی مربوط به سیاست مدن است تدبیر منزل است، از این‌گونه تقسیمات.

- این تقسیمات تقسیم‌بندی افلاطونی ارسطویی است.

علوم انسانی به معنای عام و خاص

استاد: خوب یعنی قبل از اینها بوده است. می‌خواهم بگویم مربوط به این دو سه قرن اخیر نیست. بعد یک بحث دیگری پیش می‌آید که این سؤالی هم که شما کردید مبنایش این است که آیا وقتی که

می‌گوییم یک‌چیزی اسلامی است یعنی تاریخ تمدن بشر قبل از بعثت را محو کنیم و کنار بگذاریم و مسلمانان همه‌چیز را تأسیسی نوشتند؟ بنابراین فلسفه اسلامی نداریم! یعنی بگوییم مسلمانان در ریاضیات هیچ نقشی نداشتند چون از غرب بوده است؟! تاریخ از غرب بوده است، منظور این نیست. ، بین مسلمانان علوم را بر پایه‌های قبلی خودش بنا نهادند. بعضی از علوم ذاتاً از متون دینی می‌آمد که آنها را علوم اسلامی به معنای اخص می‌گوییم، بعضی از علوم هم به معنای عام بوده است که مسلمانان در تطور و تکاملش و در تقسیم‌بندی و در افزودن مسایلیش نقش داشتند. به خاطر همین است ما قایل به فلسفه اسلامی هستیم؛ زیرا مسایل فلسفه یونانی محدود و کم بود. همان در محیط اسلامی آمد بارور شد و مسایلیش زیاد شد و رشد کرد و تقسیمات جدیدی پیدا کرد و به آن مبانی اضافه شد و فلسفه اسلامی شد. اسلامی شدن به این معنا عیبی ندارد.

علوم انسانی به معنای عام چیستند؟ چرا می‌گوییم به معنای عام؟ چون ذات اقتصاد لابشرط از دین است، ذات روانشناسی لابشرط از دین است، اقتصاد را غربی‌ها هم دارند، جامعه‌شناسی را غربی‌ها هم دارند ولی در محیط اسلامی که می‌آید روی مبنای دینی که تعریف می‌شود مبانی دینی را بر آن حاکم می‌کنیم علوم انسانی اسلامی می‌شود، این به معنای عام است. حالا به معنای خاص یا اخص چیست؟ ما یک‌سری علوم اسلامی انسانی داریم، انسانی هم خواستی بگویی بگو علوم انسانی بالمعنی الاخص، یا بگو علوم اسلامی به معنای خاص یعنی این فقط در محیط اسلام زاییده شده است؛ مثل علم الحدیث، علوم القرآن، علم الرجال. بین علم الرجال متولد محیط اسلامی است، از چه شاخه‌هایی از علوم است؟ از علوم انسانی است ولی علوم انسانی به معنای اخص و بگو علم اسلامی به معنای خاص چون به محیط اسلامی که می‌آید خاص است دیگر.

البته بعضی‌ها می‌گویند علم الرجال در ادیان دیگر شاید داشته باشیم، ما که حالا نمی‌دانم داشته باشند، در یهود شاید علم الرجال به معنای ضعیفی باشد ولی این چون تکامل پیدا کرده است و به حد علم رسیده است مال آنها شاید در حد یک علم نباشد که قشنگ پیش‌فرض‌هایش را، ساحت‌هایش را، مسایلیش مشخص و مدون باشد، حالا اگر در یهود هم داشته باشیم ما می‌توانیم بگوییم که علم دینی است، اعم از اسلام و مسیحیت، می‌گوییم علم دینی است یعنی در غیر محیط دینی معنا ندارد. به قول آقای مطهری، آقای بروجردی می‌گفت من طبقه سی و نهم یا چهل و یکم هستم، یعنی سلسله مشایخ خودش را می‌گفت و می‌رساند مثلاً تا کلینی، خوب این از امتیازات این دین است، دین‌های دیگر این‌گونه سند ندارند، نتوانستند سندسازی کنند، علم الحدیث، علوم قرآن، علم تفسیر، این هم یک تقسیم‌بندی است که راجع به علوم انسانی می‌کنیم، علوم انسانی به معنای اعم، به معنای عام، به معنای اخص.

- معتقدید که علوم اسلامی در واقع منابع فقهی ما در تمام زمینه‌های علوم انسانی به معنای عام است؟

استاد: بله در همه ساحت‌های علوم انسانی که الآن ما گفتیم مثل اقتصاد، روانشناسی، مدیریت و اینها دین راه دارد و در همه ساحت‌هایش می‌تواند کار کند.
- مثلاً تاریخ، اگر ما همه روش‌های اجتهادی فقهی را بخواهیم در تاریخ بکار ببندیم هیچ ارزشی ندارد.

استاد: بین تاریخ دو گونه داریم، یک‌وقت در تاریخ، مبانی دینی را می‌آوریم، یک‌وقت در تاریخ مبانی دینی را نمی‌آوریم. اگر در تاریخ مبانی دینی را آوردیم یعنی این نقل تاریخی باید حجیت و اعتبار پیدا کند.

- خوب اکثر نقل‌های تاریخی هیچ حجیتی ندارد. مثلاً در رابطه با سیره پیامبر حد حجیت ندارد.
استاد: الآن مشکل ما در تاریخ همین است دیگر. همین آقایان فقها که می‌بینید در بحث تاریخ وارد نمی‌شوند چون تاریخ را به‌جایی بند نمی‌دانند. آقایان فقهای ما وسائل الشیعه را جلوی خود می‌گذارند ولی از سیره ابن هشام و تاریخ طبری چیزی برای ما در نمی‌آید. شما بگو کتاب خوب ما تاریخ یعقوبی است، تاریخ مدینه مثلاً از کتاب‌های مهم منابع دست‌اول است. اینها فی حدّ نفسه که اعتباری ندارد، شما اگر بخواهید یک چیزی را به‌لحاظ تاریخی اثبات کنید و به‌گردن بگیرید با این کتاب‌ها نمی‌توانید، می‌توانی بگویی مورخان نقل کردند، نقلش نسبتاً قوی است، نقل طبری شواهدی برای اثباتش دارد، آقای پیشوایی در این کتابشان که جامع است و برای تاریخ هم یک گزارش علمی ارایه داد، آقای پیشوایی و اینها دارند این کار را می‌کنند و دارند سعی می‌کنند یک راهی پیدا کنند که بشود آن قول تاریخی که قوی‌تر است شناخت. ولی نمی‌توانیم باز بگوییم صددرصد اثبات می‌شود. فقیه اگر بخواهد اثبات کند به‌گردن می‌گیرد، حجیت و منجزیت و معذرت باید داشته باشد ولی مسایل تاریخی را شما نمی‌توانید به‌گونه‌ای ثابت کنید...

- یعنی در فقه روش اجتهادی حجیت برای ما ملاک است.

استاد: خوب من می‌خواهم بگویم در تاریخ در همه عرصه‌های علم تاریخ مثلاً قضیه‌های کوروش چه بوده است؟ قضیه ذوالقرنین چه بوده است؟ نابودی قوم فلان چه بوده است؟ این را شما در صورتی می‌توانی اخبار کنی؟ اخبار به‌معنای اینکه خودت باور کنی و تصدیق کنی که حجت برای آن تمام شده باشد، اگر می‌خواهی اخبار کنی نسبت به ناقل بدهی مشکلی ندارد بگویی آنها نقل کردند، اگر می‌خواهی اثبات کنی که بگویی واقع شده است.
- علم که هست، حالا یک بحثی دارند می‌کنند.

استاد: صدق و کذب مربوط به دین هست یا نیست؟ تمام تاریخ، بررسی صدق و کذب است، هذا خبر صادق، ذاک خبر کاذب، هذا خبر صادق، ذاک خبر لایعلم صدقه، لایعلم کذبه. تاریخ این است. بعدش تحلیل و بررسی و اینها می‌آید فلسفه تاریخ می‌شود. پس در تاریخ صدق و کذب بررسی می‌شود و صدق و کذب را دین می‌گوید، راجع به صدق و کذب دین موضع دارد.
- این صادق است یا کاذب است که تاریخ نیست.

استاد: تاریخ چیست؟

- تاریخ یعنی یک قضاوتی که مثلاً کوروش بوده یا نه.

استاد: بوده اخبار شد دیگر، اخبار صادق یا کاذب، اخبار دو صفت می‌پذیرد: صادق و کاذب.

- متن تاریخ و آن محتوا و قضایایی که در کتاب تاریخ آمده است آن را تاریخ می‌گویند. مهم این

است که ما از آن قضاوت می‌کنیم که ما در این باید دروغ بگوییم یا دروغ نگوییم، این را ما حق داریم بگوییم یا حق نداریم.

استاد: پس شما تعریف را عوض کردی، ایشان می‌گویند تاریخ علم به واقعیات گذشته نیست، علم

به ما فی المتون است، شما این را می‌خواهی بگویی؟

- نه علم نیست دیگر.

استاد: من می‌گویم آقا من نمی‌دانم در قرن پنجم چه گذشت، ولی در سفرنامه ابن بطوطه این‌گونه

آمده است، این نسخه ابن بطوطه که شما داری همان نسخه است؟ سند تاریخی درست به شما رسیده

است، مثل کتاب سلیم، کتاب سلیم تاریخ را نقل کرده است ولی این کتاب سلیم همان کتاب سلیم

است، باز هم همان است، شما می‌خواهی به مؤلف استناد دهی، ببین در تاریخ شما هیچ مفردی ندارید

که شما می‌خواهید از وقایع گذشته اخبار کنید، می‌خواهی از نقل صحبت کنی، می‌خواهی اثبات صدق

و کذب کنی. تاریخ، فلسفه که نیست، تاریخ تحلیل که نیست، تاریخ تجربه که نیست، روش تاریخ

قرینه‌یابی است، تمام شد، هیچ روش عجیب و غریبی ندارد، تاریخ یعنی قراین اثبات صدور، قراین اثبات

یک امر واقعی.

- یعنی فلسفه از دایره علوم انسانی بیرون است؟

استاد: بله. در این تقسیمی که گفتم از دایره این علوم ما بیرون است. اگر برهان باشد مناقشه‌پذیر

نباشد، تفسیر و توجیه‌پذیر نباشد، روش قیاسی در آن بکار رود این را از دایره علوم انسانی بیرون

می‌گذاریم. منطق و ریاضیات را از دایره علوم انسانی بیرون می‌گذاریم. آن طرف علوم طبیعی، فیزیک،

شیمی، معدن‌شناسی، زمین‌شناسی، هیئت، نجوم، الآن این همه اختلاف سر رؤیت هلال است آقایان

می‌گویند این اختلافات چیست مگر علم امروز حل نکرده است؟ در علم الفلک که اختلاف نیست، هر

منجمی در هر جای دنیا، من کنفرانس بین‌المللی هلال رفته بودم تمام منجمین از کشورهای مختلف

آمده بودند هیچ اختلافی در زاویه علمی با هم نداشتند، حتی سر سوزنی. می‌گفت یک‌هزارم ثانیه ما در

منازل قمر با هم اختلاف نداریم. می‌خواهم بگویم علم فلک این‌گونه است و اختلاف‌بردار نیست چون

محاسبات دارد و کاملاً معلوم است، اختلاف در بحث فقهی است که شارع دخالت کرده و اعتبار شارع

چیست؟ رؤیت حسی است؟ رؤیت تقدیری است؟ تولد تکوینی است؟ رؤیت‌پذیری است؟ رؤیت

فعلی است؟ نحوه دخالت شارع، این اختلاف را می‌پذیرد والا خود آن علم نجوم که اختلافی ندارد.

ریاضیات اسلامی

خوب اسلام در این علوم می‌آید یا نمی‌آید؟ اینجا بیشتر جای تأمل دارد. مثلاً بگوئیم زمین‌شناسی اسلامی، فیزیک اسلامی، شیمی اسلامی یا بگوئیم ریاضیات اسلامی یا ریاضیات دینی. این یک کمی محل بحث است و اثباتش مشکل است که مثلاً ما بگوئیم فیزیک اسلامی داریم یا شیمی اسلامی داریم. حالا آن آقایانی که راجع به موضوع دین حداکثری هستند، مراکزی هستند که شاید شما هم بشناسید، اینها می‌گویند فیزیک اسلامی هم داریم، شیمی اسلامی داریم، زمین‌شناسی اسلامی داریم، ریاضیات اسلامی داریم، دو دو تا چهارتا در محیط کفر دو دو تا چهارتا است و در محیط ایمانی می‌شود دو دو تا پنج تا! می‌گوئیم چگونه دو دو تا چهارتا می‌شود دو دو تا پنج تا؟ می‌گویند دو دو تا چهارتا یعنی چهارتا کمیت، یکی هم زور ایمانی دارد کیفیت؛ حالا شما شاید تصور کنید که مثلاً جوک است، نه آن آقا واقعیت می‌گفته منتها روش محاسبه‌اش اشتباه بوده است. مثلاً می‌گوید دو تا سرباز با دو تا سرباز می‌شوند چهارتا سرباز؛ ولی اگر این دو تا مؤمن باشند و آن دو تا هم مؤمن باشند و کنار هم قرار گیرند چهل تا هستند! دو دو تا چهارتا نیستند. یعنی می‌گفت در محاسبات کیفیت هم محاسبه کنید، مغالطه این حرف کجاست؟ مغالطه این حرف این است که ما در ریاضیات فقط کمیت را محاسبه می‌کنیم، محاسبه کیفیت را هم او می‌پذیرد، بنابراین اثبات ریاضیات اسلامی مشکل است، ددرساز است و نمی‌شود زیربار این برویم. می‌ماند فیزیک و شیمی اسلامی، فیزیک و شیمی اسلامی را هم اخیراً آقایان می‌خواهند به‌گونه‌ای درست کنند، می‌گویند که هذا خلق الله فأرونی ماذا خلق الذین من دونه، می‌گوید به ماده از زاویه خلق الله نگاه کن، این در نگرش شما تأثیر می‌گذارد فرضیه‌های شما را عوض می‌کند. مثلاً الآن فرضیه اولی ما این است که انفجار بزرگ عالم طبیعت را درست کرده است. ما فرضیه را عوض کنیم، انفجار بزرگ عالم را درست کرده و بعدش هم آدم و حوا همین طوری درست شدند. اول آب درست شده، در آنها موجودات ذره‌بینی درست شدند، موجودات ذره‌بینی یکسری به خشکی آمدند، در خشکی تکامل پیدا کردند، انسان درست شد، انسان آمد تکامل پیدا کرد انیشتین درست شد و ...

حالا شما بیا مبنا را عوض کن بگو نه، خلقت انسان از انفجار بزرگ نبوده است، یا از انفجار بزرگ هم بوده حالا باز انفجار بزرگ هم با مبنای دینی زیاد ناسازگار نیست، انفجار بزرگ بوده منتها خلقت انسان این‌گونه نبوده است که اتفاقی باشد. خلقت تدریجی را دین قبول می‌کند ولی خلقت اتفاقی را قبول نمی‌کند، اینکه انسان روح دارد و روحش را خدا داده است و لذا شما هرچه مواد درجه یک ببری و دست این موادشناس‌ها بدهی و بگویی صدطور این را به هم فشار دهند و کم‌وزیادش کنند یک عدس نمی‌شود، چون عدسی را که خدا درست کرده است روح دارد، می‌کاری بزرگ می‌شود، روح نباتی دارد، روح را خدا می‌دهد، ولی در این علوم طبیعی فعلی به این روح توجه نمی‌شود.

حالا اگر ما به این خلقت خدا از ناحیه خلق خدا توجه کنیم ممکن است مبنای نظریات علمی در فیزیک عوض شود؟ ممکن است. من راجع به این نظر قاطع نمی‌دهم و لذا یک فیزیکی داریم که

محصول غرب است و یک فیزیکی داریم که محصول فلسفه است. دیدگاه‌های فلاسفه راجع به ماده و تغییرات ماده است. الآن هم حتی می‌گویند فیزیک‌دانان جدید هم به این نتیجه رسیدند که آزمایش دیگر جواب نمی‌دهد و باید فلسفه بنشیند حل کند. یعنی می‌گویند ما روی ماده آزمایش کردیم این قدر چیزهای عجیب و غریب داریم می‌بینیم که باید نظریه فلسفی برای اینها بدهیم، مثل نظریه قدیم که داشتیم «جزء لا یتجزی» این یک نظریه فلسفی راجع به ماده بود که ماده انقسام‌پذیر است تا کجا انقسام‌پذیر است، این نظریه فلسفی است. می‌گویند باید نظریه فلسفی راجع به ماده داد، حالا آن نظریه فلسفی مبنای دینی داشته باشد و از آنجا ما به یک فیزیک اسلامی برسیم به یک شیمی اسلامی برسیم، من راجع به این نظر قاطعی نمی‌دهم باید بررسی شود.

- باید در مسایل یک علم تفکیک قایل شویم و بعضی از مسایل را بشود از زاویه دین مطرح کرد و بعضی را نه.

استاد: درست است این را هم قبول دارم. خیلی هم دخالت دین را بی‌جهت همه‌جا پر نکنیم و ادعا نکنیم که دین همه‌جا بشرط شیء است یا بشرط لا است، اگر کسی وسط بیاید و ادعا کند که دین همه‌جا یا بشرط شیء است یا بشرط لا است، این را می‌پذیرد آن را نمی‌پذیرد، در دین خودمان درست کردیم، بعضی جاها دین موضعش لا بشرط است.

- کاری را که آقای اصفهانی در زیست‌شناسی انجام داده است.

دخالت دین در ساحت‌های مختلف علوم

استاد: مبانی دینی را به زیست‌شناسی تزریق کرده است و بعد نتایج جدید اگر گرفته باشد می‌شود، من ندیدم. اگر مبانی دینی را به علم زیست‌شناسی تزریق کنی روی آن مبانی دینی گزاره‌ها نتایجش عوض شود زیست‌شناسی اسلامی به دست می‌آید. حالا ایشان چه چیزی درست کرده است و چه نتیجه گرفته است نمی‌دانم. چون این کار مقداری مشکل است، ادعا می‌شود ولی یک نفر می‌گفت من طب قرآنی دارم، گفتیم خدایا این از قرآن چه طبی درآورده است؟ یک کلوا واشربوا و لا تسرفوا داریم، خواندم دیدم از این طب در نمی‌آید ولی ادعا می‌شود.

دخالت دین در ساحت‌های مختلف علوم را ما در بعضی از جاها به تمامه قبول داریم، در بعضی از جاها به صورت جزئی و به معنای این است که مبانی‌اش را دین پایه‌گذاری می‌کند، در بعضی از مسایل علوم انسانی موضع دین ممکن است لا بشرط باشد. این را هم بگویم که نکته مهمی است مثلاً در فلسفه سیاست، در علم سیاست در نظام‌سازی که مسئله مهمی است، نظام اقتصادی، نظام روانشناسی، نظام اخلاق اسلامی، بعضی‌ها می‌گویند آقا مفرداتش را از دین درمی‌آوری نظامش را هم از دین در بیاور. اصرار دارند که اگر نظام در بیاوری اصلاً تو رفتی کوچک‌ها را جمع کردی و از بزرگ‌ها غافل شدی. نظام باید در بیاوری. دین راجع به اقتصاد اگر صحبت می‌کند اول نظام تعریف می‌کند بعد

می‌آید جزئیات می‌گوید. من به نظرم می‌آید که دین در نظام‌سازی می‌تواند دخالت کند ولی لازم نیست حتماً همه‌جا نظام ارایه دهد.

می‌پرسم اگر دین در یکجایی موضع لابشرط گرفت یعنی دین دخالت کرده است یا دخالت نکرده است؟

- دخالت کرده است.

استاد: دخالت کرده است منتتها دخالتش به نحو تأیید و تقریر است. می‌گوید شما یک مدل انتخاب کن که در آن ضرر نباشد، در آن حرج نباشد، اکل مال به باطل نباشد، رباخواری نباشد، استضعاف نباشد، تکاثر نباشد، این مدل یک مدل نیست، شش مدل هفت مدل شما می‌توانی انتخاب کنی.

- آن حرف اولیه شما که روش اجتهادی در تمام علوم انسانی آن کجا رفت؟

استاد: نه، آن روش برای کشف موضع شارع و برای نحوه دخالت است؛ ولی معنایش این نیست که حتماً از داخلش یک مدل معین درمی‌آید.

- مدل معین یا همان روش بکار برده شود.

استاد: ببین روش اجتهادی را شما حتماً باید بکار ببرید و دین حتماً نظر دارد. گفتیم اقتصاد اسلامی حتماً اجتهاد می‌خواهد. حالا شما با شیوه اجتهادی در اقتصاد اسلامی اثبات می‌کنی که تولید باید این‌گونه باشد توزیع باید این‌گونه باشد، حالا رابطه تولید و توزیع و این چرخه‌ها چند مدل می‌شود داد، همین الآن شما ببینید اقتصاددان‌های ما روش‌های مختلفی دارند.

ریاضیات الهی

ببینید این هم در یکی از مقالاتی که از آقایان به نظرم آقای اعوانی بوده است من دیدم ایشان هم بحث کرده است، گفته بالاخره فکر مال خداست دیگر. من که راجع به آن فکر هم می‌کنم خدا به من این فکر را داده است. این را الهی به این معنا یعنی الهی بالمعنی الاعم الاعم الاعم می‌گویند. این دیگر چیزی از آن در نمی‌آید، آن که می‌گوید علوم بشری و علوم الهی، مرادش از الهی این اصطلاح نیست. این اصطلاح به معنای اعم اعم اعم، چون اصلاً خلقت مال خداست، انسان مال خداست، فکرش هم مال خداست، پس هر چه هم بشر می‌فهمد مال خداست، پس همه چیز الهی شد، این عیبی ندارد و ما هم قبول داریم؛ اما از محل نزاع خارج است. یعنی یک مقداری هم گریز از بحث است. شما این اصطلاح را می‌گویید از آن بحث الهی و بشری بودن کنار رفتی، جواب را ندادی، جواب این است که ریاضیات الهی داریم یا نداریم؟ این جواب نیست.

- در بحث تقسیم‌بندی فکر می‌کنم یک تقسیم‌بندی که بخواهیم بگوییم واقعاً اسلامی و بخواهیم نسبت اسلامی به آن بدهیم که از نصوص درآمده است همان بحث سنة قائمة و فریضة عادلة و آیه محكمة.

-استاد: آن حضرت که می‌فرمایند العلم ثلاثة، آن درست است. آن یک تقسیم‌بندی است که حضرت گفته است و می‌توانیم روی آن تقسیم‌بندی کار کنیم. ولی آنجا ناظر به علمی است که مایه هدایت است، ناظر به فیزیک و شیمی نیست، چون حضرت امام است دیگر، امام هادی الی الحق است، از شأن امامت دارد تقسیم می‌کند، آن قرینه است بر اینکه به همه علوم نظر ندارد. شما در تقسیم‌بندی علوم یک تقسیم‌بندی جامع‌تر بده. این از شأن امامت دارد می‌گوید، آن شأنش قرینه است که چه چیزی را دارد تقسیم می‌کند، این عیب ندارد بپذیر ولی مقسّمش محدود به همان‌ها است و خارج از آنها را نمی‌گیرد.

-هدایت دنیوی را هم شامل می‌شود دیگر.

استاد: بله هدایت دنیوی را هم شامل می‌شود، اصلاً دنیا و آخرت مرز ندارند. تفکیک دنیا و آخرت را ما به یک معنا می‌پذیریم و به یک معنا نمی‌پذیریم. به معنای جهان مادی و اینها که مثلاً بگویی یک میزی از آخرت داشته باشد به این معنا نمی‌پذیریم ولی به معنای گرایش انسان، جهت گرایش انسان غیر خدا باشد مادی می‌شود و دنیایی، جهت گرایش خدا باشد می‌شود اخروی. جهت گرایش است که حیثیت مایز بین دنیا و آخرت است نه عالم طبیعت. مثلاً شما خیال کنید که فیزیک علم دنیایی است، این غلط است، فیزیک علم دنیایی است یعنی چه؟ فیزیک می‌تواند دنیایی باشد و می‌تواند آخرتی باشد.

-من فکر می‌کنم اصلاً هردینی به‌طور کامل قبول یا رد نمی‌کند، هر علمی اجزایی دارد، بعضی از اجزایش را قبول می‌کند و بعضی را رد می‌کند. آن تاریخ که مطرح شد امیرالمؤمنین وقتی توصیه به عبرت‌گیری می‌کنند خوب اخلاق مطرح در اسلام بخشی از تاریخ که عبرت‌گیری باشد را توصیه می‌کنند.

استاد: ولی آن حیثیت علم اخلاق از حیثیت تاریخ جدا می‌شود، تاریخ یعنی چه اتفاق افتاد، ولی درس تاریخ از علم تاریخ بیرون است. شما مثلاً برای فرزندان تعریف می‌کنی من کوچک بودم چکار می‌کردم، پدربزرگ من چکار می‌کرد، این دهات قبلاً چگونه بود، این تاریخ است، ولی حالا بیاییم پس فلان بکنیم، نتایج مباحث تاریخی از علم تاریخ بیرون است، فلسفه تاریخ است.

-من می‌خواهم بگویم این تاریخ مصطلحی که ما می‌شناسیم اسلام همه این تاریخ را قبول ندارد بخشی از آن را قبول دارد که به درد اخلاق اسلامی بخورد مثل عبرت‌ها، بخشی از آن را قبول دارد که به درد کارهای دنیوی تو بخورد. حضرت فرمود این فضل است علم نیست، پس حضرت بخشی از تاریخ را قبول دارد که به درد دنیایت هم بخورد

استاد: آن بخشی که به درد آخرت نمی‌خورد؛ مثلاً مادر حضرت موسی اسمش چه بود، به درد آخرت نمی‌خورد.

- پس این علم اسلامی نیست و این را نمی‌شود اسلامیزه کرد.

استاد: چرا نمی‌شود اسلامیزه کرد؟ دخالت در هدایت بشر ندارد.

آن چیزی که به درد هدایت دنیوی یا اخروی بشر بخورد دست روی آن می‌گذاریم. لذا وقتی حضرت می‌فرمایند علم انساب فقط فضل است و علم نیست پس علم انساب به‌عنوان بخشی از تاریخ اسلامی قبول نمی‌شود.

استاد: دانستن اسم مادر حضرت موسی به درد آخرت ما نمی‌خورد؛ ولی اگر کسی بیاید دروغی از خودش اسمی درست کند، بگوید مادر حضرت موسی اسمش ملیکا بوده است، گناه کرده است یا نه؟ پس باز دین اینجا می‌آید، دین می‌گوید دروغ گفتمی هم برای آخرت ضرر دارد هم مصداق علم لاینفع است، هم علم لاینفع را تتبع کردی و عمر خود را به باطل گذراندی و هم اینکه دروغ گفتمی پس در اینکه دروغ گفتمی باز دین دخالت می‌کند.

- این همان است که گفتیم اخلاق، آن میز اخلاقی اسلام می‌آید یک میز خاصی را از تاریخ می‌گیرد.

استاد: کلام ایشان درست است و من می‌پذیرم. می‌خواهد بگوید تاریخ یک قلمرو اختصاصی دارد مسایلی که به درد دنیا و آخرت بشر نمی‌خورد، علم لاینفع در مسایل تاریخی زیاد است به درد دنیا و آخرت بشر نمی‌خورد.

- حتی همین انساب هم که می‌گویند یعنی الآن علم رجال چگونه بدرد می‌خورد.

- هرجایی از آنکه به درد می‌خورد اسلام می‌گوید بگیر.

استاد: بله مثلاً کفش ناپلئون چه رنگی بوده است، چرم کفشش را از کجا می‌آورده است، نه به درد دنیا می‌خورد نه آخرت! علم تاریخ ممکن است این را ثبت و ضبط کند و منتشر کند ولی اگر بخواهیم اسلامی نگاه کنیم می‌گوییم به درد اسلام نمی‌خورد.

روش اجتهاد و تاریخ

من نمی‌خواهم بگویم دایره علوم اسلامی کجاست؟ اینکه مشخص است. من می‌خواهم بگویم آیا روش اجتهادی همین‌جا هم می‌تواند بیاید میچ یک مورخ را بگیرد و بگوید آقای مورخ! چرا حدسی صحبت می‌کنی؟ چرا یک چیزی که در حد اثبات ظنی است تو به صورت اثبات قطعی به مردم می‌گویی؟ آقای استاد دانشگاه! می‌ای راجع به فلان واقعه تاریخی صحبت می‌کنی چنان صحبت می‌کنی که انگار وحی منزل است! بین روش اجتهاد می‌آید حتی تاریخ را منظم می‌کند و می‌گوید وقایع تاریخی را به یک روش صحیح باید، به گردن می‌توانی بگیری، دروغ گفتمی، کجا دروغ گفتمی، کجا صادق بودی.

- بحث حجیت است دیگر.

استاد: ظن عام و ظن خاص داریم دیگر. ظن خاص ظن است ولی دلیلش قطع است.

- مثلاً در تاریخ براساس منابع مثلاً منابع را معتبر می‌شمارند.

استاد: من یک کتاب دارم «ماهیت حکم ظاهری» همین شبهه ابن قبه که حجیت غیر علم است که به نظرمان می‌آید یک بحث قدیمی است اما بسیار بحث روز مهمی است. آنجا نگاه کن من بحث کردم که در شرع چرا بعضی از ظنون معتبر شمرده شده است و شارع گفته قبول کن به گردن من، خبر ثقه ظنی است ولی تو حساب کن قطعی است، قبول کن، این یک حساب و کتابی دارد.

می‌خواهم بگویم منجزیت و معذرت یک بحث بسیار دقیقی است، ما منجزیت و معذرت را می‌خواهیم، منجزیت و معذرت قطع ذاتی است ولی در ظن تبعدی است، حالا نکته‌اش چیست که تبعدی است باینکه ممکن است به خطا برود آن نکته‌اش کلی حرف دارد که از مباحث بسیار روز دنیای ماست.

- استاد در این زمینه حالا نتیجه بحث در قسمت تحول چیست؟

استاد: نتیجه‌اش این می‌شود که روش اجتهادی را در تمام علوم انسانی باید اعمال کنیم اگر اعمال نکنیم این علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی نیست.

- این هم کار مجتهدان است.

استاد: یا کار مجتهد است یا محقق فقه‌پژوه است که از مجتهدین بگیرد و کنار هم بچیند و نتایج را نشان دهد.

- در بحث تاریخ هم نتیجه‌اش این می‌شود که چی؟

استاد: در تاریخ هم باید روش اجتهاد را بکار ببرد.

استاد: باید مجتهد باشد و باید به گردن بگیرد، حجیتش باید تمام شده باشد. به خاطر همین است که آقای مطهری می‌گفت آقای آیتی را من مجتهد در تاریخ می‌دانم، یعنی آنهایی که در تاریخ مجتهد نیستند حرف‌هایشان قابل اعتماد نیست چون او نمی‌تواند سندشناسی کند، الآن راجع به علم امام‌إلی ماشاءالله ما روایت داریم، این روایت‌ها سنداً و دلالتاً چگونه می‌توانید جمع کنید و نتیجه بگیرید، کدامش تقیه‌ای بوده است و کدامش غیر تقیه‌ای بوده است، آیا وجه جمع دارد، جمع تبرعی است یا جمع غیر تبرعی است.